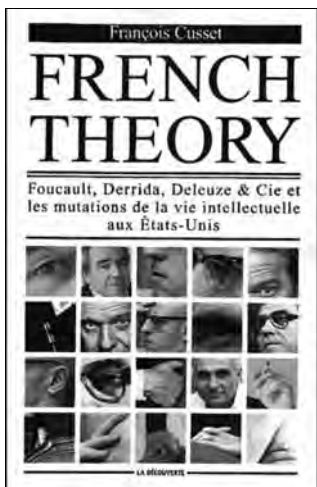
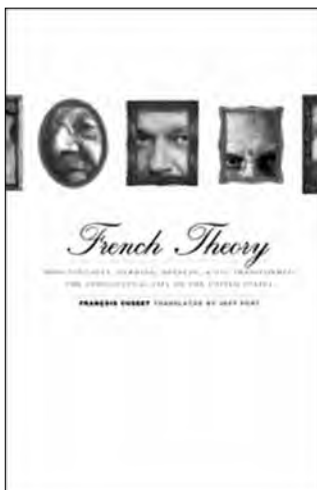


نظریه فرانسوی: چگونه فوکو، دریدا، دلوز و دیگران حیات فکری ایالات متحده را دگرگون ساختند

مصطفی امیری

اشاره

نویسنده حاضر نقدی است از ایتن کلاینبرگ (Ethan Kleinberg) بر کتاب نظریه فرانسوی: چگونه فوکو، دریدا، دلوز و دیگران حیات فکری ایالات متحده را دگرگون ساختند (How Foucault, Derrida, Deleuze, & Co. Transformed the Intellectual Life of the United States) نوشته فرانسوا کوسه (François Cusset) ترجمه جف فورت (Jeff Fort) که در سال ۲۰۰۸ از سوی انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا منتشر شده است. کتاب ماه فلسفه



یک سؤال اساسی می‌تواند همچون ریسمانی برای هدایت خواننده در کل تحقیق گسترده و از لحاظ فکری چالش‌انگیز فرانسوا کوسه درباره پذیرش «نظریه فرانسوی» در ایالات متحده عمل کند: چه اتفاقی افتاد که «در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، درست وقتی که نظرات فوکو، دلوز، لیوتار، و دریدا در دانشگاه‌های آمریکا و برخی محافل دیگر این کشور در حکم بنیان نظری نوع جدیدی از سیاست مورد مطالعه قرار گرفت، دقیقاً همین متفکران در فرانسه تقبیح شدند و نظراتشان عصاره نوعی سیاست منسوخ «شهبانی» و «چپ‌گرا معرفی شد»؟ (XVIII) کوسه برای یافتن پاسخ و توضیح این پدیده آمریکایی که نام «نظریه فرانسوی» را بر روی آن می‌گذارد، دوره‌های قبل و بعد از این دهه مهم را بررسی، و تقریباً از سال ۱۹۶۶ شروع می‌کند و تا سال ۲۰۰۴ پیش می‌آید.

کوسه مجذوب فرایند شکل‌گیری نظریه فرانسوی در آمریکا و در همان حال حذف آن در فرانسه است و تحقیق او در باب دلایل اجتماعی، سیاسی، و نظری این واگرایی دوسوی اقیانوس اطلس خواننده را به سفری دور و دراز می‌برد، از «تولد عمومی» پساساختارگرایی در کنفرانس سال ۱۹۶۶ در دانشگاه جانز هاپکینز که رولان بارت، ژاک دریدا، ژاک لاکان، و سایرین را برای اولین بار (یکجا) در ایالات متحده جمع کرد، تا دگرگونی و اصلاح نظریه فرانسوی در محیط‌های دانشگاهی، فرهنگی و سیاسی آمریکا، و نهایتاً زمان حاضر. البته دامنه وسیع تحقیق و بررسی نه چندان

منسجم وقایع تاریخی در این کتاب تشخیص سیر تحول نظریه فرانسوی در آمریکا را قدری دشوار کرده است. ولی آنچه کتاب را جذاب و آموزنده می‌کند جزئیاتی است که خواننده درباره محیط و محافل دانشگاهی گرفته تا دنیای داستان‌های علمی-تخیلی سایبرپانک^۱، دنیای اینترنت، و معماری پسامدرن در آن می‌یابد. به اعتقاد کوسه، نظریه فرانسوی هیچ‌گاه ملک طلق محافل دانشگاهی پیشرفته نبوده است، بلکه شخصیت‌های فرهنگ‌ستیز^۲ نیز به آن علاقه نشان می‌دادند؛ و در واقع همین شخصیت‌های فرهنگ‌ستیز بودند که به آرای نظریه‌پردازان فرانسوی مقبولیت عام بخشیدند، و سپس این مقبولیت در میان دانشگاهیان آمریکایی نیز رواج یافت.

بنابراین، روایت کتاب از دو سو پیش می‌رود. کوسه از یک طرف داستان دانشگاهیانی را حکایت می‌کند که نقشی اساسی در پرورش نظریه فرانسوی در آموزش عالی آمریکا داشتند، و از طرف دیگر تلاش دارد تا نقطه تماس آنها با نیروهای فرهنگ‌ستیز آمریکایی را پیدا کند و آنها را توضیح بدهد. در واقع، خواندنی‌ترین جای کتاب وقتی است که کوسه دارد نشان می‌دهد که محبوبیت فوکو، دلوز، دریدا و سایر فلاسفه فرانسوی یک پدیده ناهمگن بود که از به هم آمیختن نیروهای فرهنگی متعددی بروز کرد؛ نیروهایی که در محیط دانشگاه‌ها و دانشکده‌های آمریکا در واکنش به رویدادهای سیاسی معاصر با یکدیگر تالاقی پیدا کردند. ولی افسوس که تلاش بی‌نظیر کوسه برای نشان دادن پیوندهای موجود بین باب دیلن، پتی اسمیت، بونو، مدونا، یا سری فیلم‌های ماتریکس با دلوز، دریدا، گاتاری، ویرلیو، و فوکو به قیمت غفلت از این مسئله تمام می‌شود که نظریه‌پردازان آمریکایی نظیر پُل دومان، جی. هیلپس میلر، و سایرین واقعاً چگونه با نظریات این متفکران فرانسوی آشنا شدند، آنها را در نظریات خود ادغام کردند و در آثارشان به کار بستند. تقریباً هیچ بحثی درباره نقش مورخان یا فلاسفه در پذیرش نظریه فرانسوی در آمریکا نشده است (مثلاً آنجنم پدیده‌شناسی و فلسفه وجودی جایش در این بحث‌ها کاملاً خالی است) و عملاً هیچ تحلیلی از متون اصلی ارایه نشده است. حتی در فصل مربوط به «ستارگان دانشگاهی» (جودیت باتلر، گایاتری اسپیواک، استنلی فیش، ادوارد سعید، ریچارد رورتی، و فردریک جیمسن) بیشتر از پنج صفحه به هر یک از این متفکران اختصاص نیافته است. بنابراین، حداقل آنهایی که به مسایل فلسفی علاقمند هستند، از این جهت مأیوس خواهند شد.

کوسه به جای تأکید بر «استفاده» از نظریه فرانسوی، هم خود در بحث درباره دانشگاهیان آمریکا را بیشتر مصروف «سوءاستفاده» از آن در حوزه‌هایی نظیر مطالعات فرهنگی، مطالعات قومی، مطالعات پسااستعماری، و نقد ادبی به طور کلی می‌کند. او معتقد است که در این «بازارهای داغ» فرهنگ دانشگاهی بود که «پیچیده‌ترین ابزارهای تحلیل متن برای استفاده در حوزه‌های بسیار متفاوتی از رپ گنگستا^۳ گرفته تا رومنس «هارلیکوئین»، سریال بیست‌تازان^۴، و حتی مایه^۵ «فلسفی» سریال ساینفلد^۶» به کار گرفته شد (ص ۱۳۵). در اینجا بود که صیغه فرهنگ‌ستیزانه متصور برای نظریه فرانسوی آن را به ابزاری مناسب برای نقد فرهنگ رایج، و آثار غامض برخی متفکران را ابزاری مناسب برای تحلیل تقریباً هر نوع متنی جلوه داد. از نظر کوسه، به رغم جذابیت جوانب انتقادی فلسفه پسااستخارگرایی، به ویژه برای تحلیل نقادانه محل دانش و معرفت [دانشگاه]، دانشگاهیان آمریکایی که این تفکر را در تدریس و تحقیقات خود به کار می‌بردند در واقع هیچ‌گاه از چارچوب سنت فایده‌گرایی^۷ آمریکایی خارج نشدند، و نکته طنز همین جاست؛ زیرا «برای آموزش عالی آمریکا، و به طریق اولی عصر فایده‌گرایی، که نظریه فرانسوی آن را مفید می‌دانست، مشکل ایجاد می‌کرد» (ص ۱۰۰). ولی فایده‌نهایتاً از نقد پیشی گرفت. یکی از تیزبینی‌های کوسه در بخش مربوط به «سیاست نقل قول» (صص ۸۶-۸۹) این است که استراتژی خلاصه‌سازی و کپسولی کردن نوعی «بنیان‌شکنی و سرهم‌بندی دوباره» را باعث شد که به طرفداران آمریکایی نظریه فرانسوی اجازه می‌داد تا با توسل به نقل قول به کارشان مشروعیت ببخشند و آن را مجاز جلوه بدهند، و در عین حال بتوانند با تغییر همان کار آن را با دستور کار (عملی) فکری یا سیاسی‌شان مطابق سازند.

گسترش ریزومی نظریه فرانسوی خیلی زود به دگرگونی آن انجامید به طوری که نهایتاً نسخه آمریکایی آن در فرانسه قابل شناسایی نبود، و بدین ترتیب پاسخی برای سؤال اساسی کوسه فراهم آمد. کوسه، در اشاره به همین مسئله، در مقدمه کتابش از جنجالی سخن می‌گوید که انتشار کتاب آن سوکال^۸ و ژان بریکمون^۹ به نام روشنفکران شیداً^{۱۰} در سال ۱۹۹۷ به پا کرد. این کتاب در واقع جدلی است علیه «زبان نامفهوم» و «شارلاتانیسم تفکر پسامدرن» و نتیجه چیزی بود که به «حقیقه سوکال» معروف شد. در سال ۱۹۹۶ نشریه مطالعات فرهنگی متن اجتماعی^{۱۱} مقاله‌ای منتشر ساخت که بعداً معلوم شد یک مقاله جعلی به قلم سوکال بوده است. این مقاله با عنوان «تخطی از مرزها: هرمنوتیک گشتاری جاذبه کوانتومی»^{۱۲} خلاصه‌ای بود از فرمول‌های شبه‌علمی و نقل قول‌های واقعی (عمدتاً از متفکران فرانسوی) که واقعیت جهان فیزیکی را زیر سؤال می‌برد (صص ۴-۶). البته نکته مورد نظر کوسه جزئیات جدلیات سوکال نیست، بلکه او بیشتر متوجه تفاوت درک فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها از اهداف این جدلیات است.

خوانندگان فرانسوی، در بهترین وجه، فقط توانستند طنین سطحی این اصطلاحات را در ورای



دلوز

خواندنی‌ترین جای کتاب
وقتی است که کوسه
دارد نشان می‌دهد که
محبوبیت فوکو، دلوز،
دریدا و سایر فلاسفه
فرانسوی یک
پدیده ناهمگن بود که
از به هم آمیختن
نیروهای فرهنگی
متعددی بروز کرد.

«ماجرای واقعی» بشنوند، و به همین دلیل نتوانستند همه معانی ضمنی متفاوت اصطلاحاتی نظیر مطالعات فرهنگی، ساخت‌گرایی، پسانسان‌گرایی، چندفرهنگی‌گرایی، جنگ اصول، ساخت‌شکنی، و «ظاهرالصلاحی سیاسی»^{۱۲} را درک کنند. (ص ۵)

ولی از نظر کوسه این مسئله به دلیل آن بود که نسخه آمریکایی نظریه فرانسوی «هیچ فایده‌ای ندارد بجز اینکه می‌توان با آن، از طریق تأکیده‌های لفظی و ترفندهای کلامی، فوکو یا دریدا را بیشتر به اسامی عام تبدیل کرد تا مرجع نظرات» (ص ۹۲).

بنابراین پاسخ به سؤال راهنمای کوسه این است که هر چند فوکو، دریدا، دلوز، و سایر متفکران فرانسوی در فرانسه یک گروه ناهمگون به حساب می‌آمدند، در آمریکا همه آنها تحت «نام تجاری» نظریه فرانسوی در یک گروه قرار گرفتند (که جالب است بدانیم در این کتاب فرانسوی، کوسه اصطلاح فوق را به همان صورت انگلیسی‌اش آورده است) و بنا به نیروهای بازار به کار بسته شدند. به عبارت دیگر، اصلاً چیزی به نام نظریه فرانسوی در فرانسه وجود نداشت، و شکل‌گیری و رواج آن در آمریکا نتیجه بازار جدیدی بود که این محصول را می‌طلبید. این تحلیل مستلزم پذیرش استدلال بیل ری‌دینگ^{۱۳} در کتاب دانشگاهی در ویرانه‌ها^{۱۴} (۱۹۹۷) است که طبق آن آموزش علوم مقدماتی^{۱۵} - و دانشگاه به طور کلی - دچار تحول عظیمی شده است و هدف و هویت آن از محلی برای پرورش یک فرهنگ ملی یکپارچه به صنعتی خدماتی به شیوه شرکت‌های تجاری برای فروش مفهومی بی‌محتوا و تعریف‌نشده از «فضیلت»^{۱۶} تغییر کرده است. کوسه با استفاده از استدلال‌های ری‌دینگ مدعی می‌شود که گذار به مرحله دانشگاه در حکم یک صنعت خدماتی متضمن لزوم افزایش تخصص‌گرایی به منظور ایجاد محل‌های خاصی شد که دانشجویان/مشتریان علاقمند را جذب کند و اینکه «نام تجاری» نظریه فرانسوی دقیقاً برای این هدف مناسب بود. از نظر کوسه، همین مسئله می‌تواند دلیل محبوبیت و در عین حال دردرسازترین جوانب نظریه فرانسوی را در آمریکا توضیح بدهد، جایی که موضوعی مثل مدونا به گفتمان «جدی» دانشگاهی تبدیل می‌شود، و نظریه فرانسوی به همین منظور، و همچنین هدف فایده‌گرایانه جذب دانشجو/مشتری برای تحصیل در یک رشته و یا فروش یک کتاب خاص به کار گرفته می‌شود. بنابراین، حوزه‌هایی مثل مطالعات فرهنگی نقطه کور بسیار بزرگی را در شیوه «ستایش از رفتار تعدی‌جویانه ستارگان راک» نظیر مدونا آشکار می‌سازد، ولی در عین حال از زیر سؤال بردن «صنعت بسیار قابل عرضه مدونا و نحوه عرضه تصویر او به بازار» خودداری می‌کند (ص ۱۳۵، ۱۳۷). هدف اصلی این انتقادات مطالعات فرهنگی است، ولی به گمان من به جرأت می‌توان گفت کوسه علیه کل فرهنگ آمریکایی اعلام جرم کرده است، زیرا او اعتقاد دارد که فرهنگ آمریکایی فاقد حساسیت‌های کافی مارکسیستی برای نقد مداوم و جاندار فرهنگ سرمایه‌داری است. در اینجا کاملاً مشخص می‌شود که این کتاب بیشتر برای مخاطبان فرانسوی نوشته شده است.

ولی تأکید کوسه بر پذیرش نظریه فرانسوی در آمریکا به دلیل نیروهای بازار، و در مقابل طرد عجولانه همین متفکران در فرانسه، آشکار می‌سازد که این کتاب کمتر درباره تاریخچه پذیرش یک نظریه و بیشتر استدلالی است برای اثبات مزایای نظریه فرانسوی و اینکه روشنفکران دو سوی اقیانوس اطلس چگونه این منبع ارزشمند را ضایع کرده‌اند. هدف از سؤال اساسی اول کتاب راهنمایی خواننده به این نتیجه‌گیری است که فرانسه هم اینک در موقعیت منحصر به فردی قرار دارد تا نظریه‌پردازانش را که «عجولانه» طرد کرده بود، دوباره به آغوش خود بخواند. از نظر کوسه، طرد این متفکران فرانسه را منزوی ساخت، و به رغم «همه قیل و قال‌های دانشگاهی که پیرامون آنها بود» بحث‌های دانشگاهی درباره نظریه فرانسوی در آمریکا «بیشتر از بحث‌های فرانسویان در طول همین مدت با تحولات جهان امروزی و فرایندهای مدام تکثیرگرایی و جذب (یا حذف و ادغام) همگام بوده است» (ص ۳۳۳). در اینجا کوسه در واقع به فرانسه نهیب می‌زند که از خواب نولیبرالی‌اش بیدار شود «زیرا در دانشگاه و ورای آن، نظریه فرانسوی هنوز متضمن این امید است که شاید گفتمان بتواند حیات را به زندگی بازگرداند و دسترسی به یک نیروی حیاتی بکر را که از منطق بازار و بدبینی‌های غالب مصون است فراهم سازد» (ص ۳۳۵). دیباچه چاپ انگلیسی کتاب پیام کوسه را خیلی کلی‌تر معرفی می‌کند، ولی با توجه به توصیف‌هایی که کوسه از محیط دانشگاهی آمریکا ارائه داده و تأکید او بر پرهیز از «منطق بازار و بدبینی‌های غالب» دشوار می‌توان تصور کرد که اعتماد زیادی به توانایی آمریکا برای فائق آمدن بر نقطه‌های کور سرمایه‌دارانه‌اش و بدین ترتیب درک قدرت بالقوه این «متن‌های نظری فرانسوی» داشته باشد. خیر! از نظر کوسه، فرانسه است که ابزار انتقادی لازم برای نقد جاندار شیوه‌های سرمایه‌دارانه تولید را دارد که اجازه می‌دهد ظرفیت کامل این متون به کار گرفته شود.

تأکید بر این استدلال به نتیجه‌ای تکان‌دهنده می‌انجامد، ولی نقطه‌های کوری را نیز در استدلال خود کوسه آشکار می‌کند. یکی از این مشکلات به مسئله «اشراف» مربوط می‌شود. از یک سو، کوسه می‌خواهد بگوید که از مهمترین



دریدا

به اعتقاد کوسه،
نظریه فرانسوی هیچ گاه
ملک طلق محافل دانشگاهی
پیشرفته نبوده است،
بلکه شخصیت‌های
فرهنگ‌ستیز نیز به آن
علاقه نشان می‌دادند؛
و در واقع همین
شخصیت‌های فرهنگ‌ستیز
بودند که به آرای
نظریه‌پردازان فرانسوی
مقبولیت عام بخشیدند،
و سپس این مقبولیت
در میان دانشگاهیان
آمریکایی نیز رواج
یافت.

شیوه‌های یورش نظریه‌ی فرانسوی [به آمریکا] آشنایی اتفاقی دانشجویان با آثار متفکرانی نظیر دریدا و فوکو بود، بدون اینکه «اشراف» کاملی به آنها پیدا کنند. ولی از سوی دیگر، همین فقدان اشراف به وضوح برای کوسه مشکل‌ساز می‌شود، وقتی که درباره‌ی آن دسته از روشنفکران آمریکایی صحبت می‌کند که هیچگاه «اشراف» کافی برای تشخیص این مسئله پیدا نکردند که «منطق متن‌های نظری فرانسوی به گونه‌ای است که برخی استفاده‌های خاص از آنها را رد می‌کند، که اتفاقاً همان کاربردهایی بودند که خوانندگان آمریکایی‌شان برای به کار گرفتن این متون نیاز داشتند» (ص ۲۷۸) به عبارت دیگر، استفاده از این متون یک شیوه‌ی درست دارد و یک شیوه‌ی غلط که آمریکایی‌ها بیشتر از شیوه‌ی غلطش استفاده کردند. کوسه بخوبی فرایند نقل قول و کپسولی کردن را که گاه منجر به استفاده سطحی و کم‌مایه از نظرات این متفکران شده توصیف کرده است، ولی قادر نیست نشان بدهد که «اشراف» به این آثار یعنی چه، زیرا او نظریه‌ی فرانسوی (یعنی دقیقاً همان مجموعه آثار مورد نظر) را یک ابداع آمریکایی خوانده و رد کرده است. ولی اینجا همانجایی است که معلوم می‌شود رد عجولانه نظریه‌ی فرانسوی در فرانسه، که در نگاه اول یک عیب به نظر می‌رسد، درونمایه‌ی پنهان داستان است، مثل «برده» در پدیده‌شناسی روح^{۱۷} هگل. دقیقاً به این دلیل که نظریه‌ی فرانسوی خریداری در فرانسه نداشت، به شیوه‌ی غلط هم از آن استفاده نشد و بنابراین فرانسویان حالا می‌توانند این متون را به شیوه‌ی درست به کار ببندند. حال می‌توان نسخه‌ی درستی را که بر اساس کاربرد مناسب (فرانسوی؟) متون نظری فرانسوی است جایگزین نسخه‌ی اشتباه آمریکایی‌ها از نظریه‌ی فرانسوی کرد.

ولی واقعاً نمی‌دانم که آیا چنین استدلالی، اصلاً چنین منطقی، برای نظریه‌پردازان فرانسوی که کوسه مورد بررسی و ستایش قرار می‌دهد، مناسب باشد. مسلماً می‌توان هر تعداد از نظریه‌پردازان فرانسوی مورد نظر را به صف کرد تا با تأکید کوسه بر اشراف به متن و قرائت صحیح مخالفت کنند، و یا اتهاماتی را که کوسه به بهانه فایده‌گرایی وارد کرده است به خود او برگردانند. ضمن اینکه بعید می‌دانم پذیرش نظریه‌ی فرانسوی در آمریکا به همان اندازه‌ای که کوسه ترسیم می‌کند مبتنی بر سوءفهم بوده و طرد این متفکران در فرانسه به همان اندازه‌ای که او می‌گوید همه‌جانبه بوده است. حملات مکرری که به این نظریه‌پردازان در فرانسه می‌شود حکایت از قصه دیگری دارد (صص ۳۱۵-۳۱۶). یک استدلال موفق مستلزم تحقیقات جامع‌تر، چندرشته‌ای‌تر، و معطوف به متن درباره‌ی آمریکا و همچنین تحلیل تاریخچه فرهنگی فرانسه با تأکید بر همان نوع پدیده‌های فرهنگی است که کوسه در فرهنگ آمریکا مورد بررسی قرار می‌دهد. ولی این کار بسیار دشواری است که دستاوردهای کوسه در ارتباط با آن قابل توجه است. از نظر من، کتاب او سهم بسزایی در تحلیل تاریخچه روشنفکری در آمریکا و فرانسه دارد و ما را وادار می‌سازد تا تاریخچه، جایگاه و نقش نظریه‌ی فرانسوی را در هر دو سوی اقیانوس اطلس مورد تجدید نظر قرار بدهیم.



فوکو

پی‌نوشت‌ها

۱. cyberpunk. نوعی داستان علمی تخیلی که عمدتاً درباره تعامل و برخورد انسان با سوپر کامپیوترهاست. [م]
2. countercultural.
3. gangsta rap.
4. *Star Trek*.
5. *Seinfeld*.
6. utilitarianism.
7. Alan Sokal.
8. Jean Bricmont.
9. *Impostures intellectuelles*.
10. *Social Text*.
11. *Transgressing the Boundaries: Toward a Transformative Hermeneutics of Quantum Gravity*.
12. political correctness.
13. Bill Reading.
14. *The University in Ruins*.
15. the liberal arts.
16. excellence.
17. *Phenomenology of Spirit*.